



ديموکراسی در ترازو: تجربه غرب و افغانستان!

باز هم می‌شنویم که می‌گویند باید در افغانستان **نظام دیکتاتوری** برقرار باشد چون برای برقراری نظام دموکراسی **شرایط آماده نیست!** می‌گویند دموکراسی باید بعد از گسترش سواد همگانی، تأمین رشد اقتصادی و آمادگی مردم از نظر فرهنگی، بطور تدریجی معرفی گردد! می‌گویند افغانستان در دهه دموکراسی ظاهرشاه (۱۹۶۳-۱۹۷۳)، و دوره جمهوری اسلامی (۲۰۰۱-۲۰۲۱) آماده دموکراسی، نبود! بر اساس این محک زیر سایه حاکمیت طالبان، شاید رشد اقتصادی و زیربنای اقتصادی حاصل گردد، اما گسترش سواد همگانی و آمادگی مردم از نظر فرهنگی برای بیست سال آینده هم میسر نخواهد شد. بنابر آن ما باید محکوم به **نظامهای خود کامه** باشیم. اینها تراوشات ذهنی کسانی اند که منطقی فکر نمی‌کنند! علل و معلول را گم کرده اند. درختان را می بینند اما جنگل را نه. در مصیبت حادثات بد خوب و خراب نمیتوانند تشخیص کنند. برای نابودی یک ستون چوبی آفت رسیده، تمام خانه را آتش می‌زنند! متأسفانه اگر در افغانستان سالهای دهه دموکراسی ترسی از نتایج دموکراسی وجود نمی‌داشت به یقین دموکراسی با گام‌های استوار به مرور زمان در جامعه به پختگی لازم می‌رسید.

مشکل این است که **دیکتاتوران** به زور تفنگ به قدرت میرسند، و نظامهای خودکامه را همیشه دیکتاتوران **"دلخواه"** ما رهبری نمی‌کنند. بطور مثال اگر داوود خان را به عنوان یک دیکتاتور **"دلخواه"** که معتقد به آزادیهای انسانی فردی (غیر سیاسی) و با خیالات ایجاد یک جامعه پیشرفته معاصر در افغانستان بود قبول داشته باشیم، با دیکتاتوران **"غیر دلخواه"** مانند حفیظ الله امین، ملا عمر و ملا هیبت الله چه کنیم؟.

مردم افغانستان تا چه زمانی منتظر ایجاد شرایط دموکراسی باشند؟ بسیاری کشورها منتظر نشدند **مردمشان همه مرفه و باسواد شوند** تا دموکراسی را معرفی کنند و امروز ثمر آن را در نهادینه شدن دموکراسی در تار و پود این کشورها به چشم سر مشاهده می‌کنیم. این راهی بود که اکثریت کشورهای دموکراتیک مانند بریتانیا، فرانسه و امریکا آن را تجربه کردند. آن‌ها منتظر نشدند مردم

شان همه مرفه و باسواد شوند تا دموکراسی را معرفی کنند. در عوض نهادهای دولت و نهادهای دموکراتیک را تقویت کردند و به نتایج و دست‌آوردهای دموکراسی احترام گذاشتند. وقتی در امریکا دموکراسی معرفی شد هنوز نظام بردگی رواج داشت، هنوز زنان حقوق مساوی به مردان نداشتند. آیا هندوستان سال ۱۹۴۷ دارای سواد همگانی بود؟ آیا فقر را ریشه کن کرده بود؟ آیا رشد اقتصادی و آمادگی مردم از نظر فرهنگی تأمین شده بود؟ خیر. حتی میزان فقر هندوستان در سال ۱۹۸۰ که من به آن کشور سفر کردم ده برابر بیشتر از افغانستان بود. اما حکومتها بر اساس اراده مردم تغییر می‌یافتند و احزاب سیاسی با قبول شکست انتخاباتی قدرت را تحویل حریفان خود میکردند.

اما دو مشکل عمیق در مفهوم غربی دموکراسی وجود دارد. اولی فقدان بستر جدی تاریخی و دوم عدم درک و احترام به تفاوت‌های فرهنگی ملت‌ها. در ذهن غربیها، دموکراسی از شکل سیاسی خاص زمان و مکان خود به شکل جهانی برای همه زمان‌ها و در همه کشورها ارتقا یافته است. چنین طرز فکری عمیقاً ناقص است. هیچ شکل سیاسی ابدی نیست. همه محصول زمان و شرایط خود هستند. دموکراسی غربی نیز از این قاعده مستثنی نیست. آینده دموکراسی حتی در خود غرب، نه قطعی است و نه تضمین شده است.

امروز دموکراسی در خود ایالات متحده هرگز ضعیف‌تر یا بیشتر در معرض تهدید نبوده است، البته نه از زمان جنگ داخلی به اینطرف. تقریباً چنین وانمود شد که گویا شورش در کاپیتول هیل در اوایل سال ۲۰۲۱ هرگز رخ نداده بلکه فقط یک رویای بد بوده است.

باید به خود یادآوری کنیم که دموکراسی تنها از سال ۱۹۴۵ به این سو در غرب حاکم بوده است. در طول دوره بین دو جنگ، دموکراسی، حداقل در اروپا، به تعداد بسیار کمی از کشورها محدود بود. تنها کشورهای اروپایی که دارای نهادهای سیاسی دموکراتیک فعال بودند که توانستند در تمام دوره بین سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۳۹ دوام بیاورند، انگلستان، فنلند، دولت آزاد آیرلند، سوئد و سوئیس بودند.

دموکراسی فرصت‌یست برای تکامل ذهنی و سیاسی جامعه. تمام سیاست‌مداران پنجاه سال اخیر افغانستان در دهه دموکراسی ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۲ پرورده شدند. اگر به تجربه دموکراسی ظاهرشاه اجازه تکامل داده می‌شد، هرگاه از یکجانب نهادهای دولتی، سیستم اداره دولت (Public Service)، اردو، پولیس، قوه مقننه از طریق مسلکی ساختن این نهادها (غیر سیاسی ساختن) آنها، تعلیمات بهتر، تجهیزات بهتر و دادن آگاهی بهتر و با معرفی قوانین لازمه تقویت می‌گردید و از جانب دیگر قانون احزاب نافذ می‌شد و نهادهای دموکراتیک حمایت و تقویت می‌گردید و ترسی از نتایج دموکراسی وجود نمی‌داشت به یقین دموکراسی با گام‌های استوار به مرور زمان

در جامعه به پختگی لازم می‌رسید و به یک نهاد اساسی اخلاق سیاسی جامعه مبدل می‌گردید. برای من یک دموکراسی غرق در گل و لای که ضامن آزادی بیان و آزادی سهمگیری مردم در پروسه‌های دموکراتیک گرفتن قدرت دولت باشد و تطبیق قانون در آن اولیت داشته باشد، هزار بار از یک دیکتاتوری که برای مردم پل و تونل بسازد ارزش دارد. اگر **دموکراسی ظاهر شاهی** بخاطر ترس از نتایج دموکراسی نابود شد، **دموکراسی جمهوری اسلامی (۲۰۰۱-۲۰۲۱)** را فساد و عدم قبول نتایج دموکراسی نابود کرد. هرگاه تمام آرزوی ما تأمین امنیت باشد، فراموش نکنیم که یک **دموکراسی لنگ لنگان** هم قادر است امنیت مردم را تأمین کند طوری که از همچو امنیت و مصونیت در دهه دموکراسی **ظاهر شاهی** مستفید بودیم!

در نهایت امر وظیفه اساسی و ابتدایی حکومت، از هر نوع، محتوا و شکلی که باشد، باید حقوق و آزادیهای اساسی مردم خود را حفاظت کند، به مردم خود رفاه اقتصادی و اجتماعی و امنیت را فراهم نماید. این نتیجه نهایی است. اگر نتواند فراهم کند، دیر یا زود جایگزین خواهد شد.

پایان